

گرایش و توجه به هیولی

□ دکتر جمشید صدری

معاون پژوهشی دانشگاه آزاد اسلامی واحد ابهر

وجود دارد و آن «پذیرش» است بدلیل اینکه ذاتش قوه محض است برای حصول آن به قوه دیگر نیازی نیست، علت اینکه دو جوهر (صورت نوعیه و جسم) با هم متحد می‌شود بسبب اینستکه بیواسطه هر دو را می‌پذیرد. باین ترتیب ارسطو قائل به وجود هیولی شد، از آن زمان به بعد قول به وجود هیولی به ارسطو نسبت داده شده است»^۱.

قبل از ارسطو اعتقاد به وجود ماده‌المواد وجود داشت. دراینباره نظریات متفاوتی مطرح گردید که برخی آب، برخی خاک و برخی آتش... را ماده‌المواد می‌دانستند و ما بدلیل اینکه خارج از حوصله این مقاله است وارد آن نمی‌شویم.

بنابراین پویایی، تحرک دائم، تبادل و تعاقب صورتهای نامتناهی در ماده عالم ایجاب کرده است که متفکران از دیرباز بر آن شوند که عالم وجود مایه‌ای دارد که دائماً شکل و صورت عوض می‌کند و این صورت‌پذیری و خلع و لبس صور برای آن ماده مستمر و بیوقفه است و آن همان هیولای اولی می‌باشد.

«ماده، بعنوان زمینه پذیرش و قبول موجود جدید و فعلیت آن مورد قبول همه است، اما سخن در این است موجودی که ماده موجودات دیگر باشد ولی از خودش ماده قبلی نداشته باشد - بعبارت دیگر وجود ابداعی داشته باشد - آیا یک جوهر فعلیت‌داری است که بتوان آن را نوعی جوهر جسمانی قلمداد کرد، یا قوه محض است؟ مشائین وجه دوم را پذیرفته‌اند»^۲.

از طریق بحث قوه است که حکما به اثبات ماده و

چکیده

توجه و گرایش به هیولی با تحلیل تحولات پدیده‌ها در مباحث طبیعی آشکار می‌شود. حکما در اثبات ماده و هیولی وارد بحث قوه و فعل می‌شوند و درواقع از ثمرات بحث قوه و فعل است که وجود هیولی ثابت می‌شود. براین اساس قویترین و محکمترین دلیلی که بر وجود هیولی اقامه می‌شود برهان قوه و فعل است؛ یعنی در اجسام چیزی هست که صور و هیئات بر آن وارد می‌گردد و این امری است که هیچیک از حکما آنرا انکار نکرده‌اند، بلکه اختلاف حکما در مصداق آن است.

کلید واژه

هیولی؛

قوه و فعل؛

وجود جسمانی؛

ماده؛

عدم؛

استعداد.

گرایش و توجه به هیولی از زمانی شروع شد که فلاسفه در مباحث طبیعی درصدد برآمدند تحولات پدیده‌ها را تحلیل نمایند. این فکر که «ماده‌ای که این همه تغییرات و تحولات را می‌پذیرد چیست؟» از دیرباز اندیشه فلاسفه را بخود جلب کرده بود. آنها مشاهده می‌کردند که جهان طبیعت علی‌الدوام رنگ عوض می‌کند و به این نتیجه رسیدند که باید استعداد تبدیل شدن در اجسام باشد در غیر این صورت تبدیل و تبدل محال خواهد بود. ارسطو گفت: در اجسام یک خاصیت مشترک

۱. جمهور افلاطون، کتاب هشتم، ص ۳۸۵.

۲. الأسفار الأربعة، ج ۵، ص ۱۴۶.

هیولتی پرداخته‌اند؛ در واقع از ثمرات بحث قوه و فعل است که وجود ماده اثبات می‌شود، از راه قوه به ماده پی می‌بریم نه از ماده به قوه، قوه حامل می‌طلبد، حاملش ماده است که در جای خود بحث خواهد شد.

*** هیولتی بر دو گونه است: مطلق و مضاف، هیولتی مضاف مانند خوب برای کرسی. هیولتی مطلق بی‌صورت یافت نمی‌شود. هیولتی مطلق را بحس نتوان یافت، آنرا هیولتی نخست نیز نامند و آن معقول است نه محسوس.**

«هیولتی بر دو گونه است: مطلق و مضاف، هیولتی مضاف مانند خوب برای کرسی، هیولتی مطلق بی‌صورت یافت نمی‌شود. هیولتی مطلق را بحس نتوان یافت، آنرا هیولتی نخست نیز نامند و آن معقول است نه محسوس»^۳.

«وجود صورت بی‌هیولتی ممکنتر از وجود هیولتی است بی‌صورت، از بهر آنکه صورت به فاعل خویش قائم است و اندر نفس موجود است بی‌هیولتی، و وجود هیولتی و ماده بی‌صورت ممتنع است بلکه جوهر، خود بحقیقت صورت است نه ماده، از بهر آنکه شرف ماده به صورت است؛ و نیز فعل از مرکبات طبیعی از صورت آید نه از ماده»^۴.

جایگاه بحث از وجود هیولتی

بحث پیرامون ماهیت، حقیقت و وجود هیولتی مربوط به مباحث جواهر و اعراض می‌باشد؛ و آنچه اینجا بمناسبت اشاره می‌شود، اینست که قویترین و محکمترین دلیلی که بر وجود هیولتی اقامه شده است، برهان قوه و فعل است. هیچیک از حکما، اینکه در اجسام چیزی هست که صور و هیئات بر آن وارد می‌گردد، را انکار ننموده‌اند؛ بلکه اختلاف در مصداق این مفهوم است.

چنانکه حکیم سبزواری می‌گوید: «إِنَّ الْهَيُولِيَّ الْعَمَّ أَعْنِي مَا حَمَلَ قُوَّةَ شَيْءٍ أَثْبَتَ كُلَّ الْمَلَلِ»^۵. اشرافیین نفس جسم را هیولتی می‌دانند، و از آن حیث که جوهر است جسم است

و از آن حیث که قابل صور و مقادیر است ماده است. مشائین معتقدند هیولتی جوهری است بسیط که تقوّمش به جوهر دیگری است که حال در آن است و از ترکیب اتحادی این دو جوهر (ماده و صورت) جسم حاصل می‌شود. جسم نزد مشائین - برخلاف اشرافیین - امری است مرکب از هیولتی و صورت.

مشائین جسم را مرکب از ماده و صورت می‌دانند چنانکه بوعلی سینا در آثار خویش براهینی را برای اثبات آن اقامه نموده، که از آن جمله برهان قوه و فعل، و وصل و فصل می‌باشد.

حکمای اشراق برآنند که جسم بسیط است: «جسم عبارت از مجرد مقداری است که تنها امتدادات سه‌گانه می‌پذیرد نه چیزی دیگر. جسم مطلق عیناً عبارت از مقدار مطلق بوده و اجسام خاصه عبارت از مقادیر خاصند و لذاست که اجسام در مقدار مطلق، مشترکند و در جسمیات مخصوصه مختلف و متفاوت»^۶.

از نظر حکمای اشراق همین واقعیت جرمی و اتصالی است که قابلیت انقسام دارد، لذا نسبت به وجود هیولتی در جهان خارج - به آنصورتی که مورد قبول حکمای مشاء است - بدیده انکار مینگرند. حکمای مشاء صورت جسمیه را تمام حقیقت جسم نمی‌دانند. «اختلاف نظر مشاء با دیگران در اینست که آیا هیولتی اولی جوهر فعلیتداری است که بتوان آنرا نوعی جوهر جسمانی دانست؟ یا اینکه قوه محض و فاقد هرگونه فعلیتی است و ویژگی آن تنها پذیرش صورتهای جسمانی است؟ مشائین وجه دوم را می‌پذیرند»^۷.

در واقع مشائین نخستین ماده را جوهری فاقد هرگونه فعلیت می‌شمارند درحالیکه حکمای اشراق برای نخستین ماده هم فعلیت قائل هستند، فعلیتی که در جریان تغییر و تبدل باقی می‌ماند. حکمای مشاء در تعریف هیولتی گفته‌اند. «جوهری است قابل صورت حسیه». آوردن قید حسیه باینجهت است که با نفس نقض نگردد زیرا که آن نیز جوهری است قابل صورت. باید به این

۳. مبدأ و معاد، ص ۲۶۵.

۴. گشایش و رهایش، ناصر خسرو، ص ۵۶.

۵. شرح غرر الفوائد، ص ۲۱۳.

۶. حکمة الإشراف، ص ۱۵۱.

۷. آموزش فلسفه، ج دوم، ص ۱۸۴.

مطلب توجه نمود که هیولی جوهری نیست که قابلیت، عارض آن باشد بلکه همان جوهر، نفس قابلیت و استعداد است. لذا اصل وجود هیولی را همه پذیرفته‌اند. حتی شیخ اشراق معتقد است که جسم، مرکب از جوهر قابل (هیولی) و اتصال عارض است. هنگامی که مثلاً بذری به گیاهی تبدیل می‌شود بذری بکلی نابود نشده است و گیاه نیز از کتم عدم پدید نیامده است و همینطور بذری و گیاه هر دو موجود نیستند؛ چون محسوس است که صورت بذری فانی گشته و هیئت گیاه هویدا شده است، بنابراین بهره‌ای از جسم (هیولی) در هر حالت باقی است که صورتهای فرعی را می‌پذیرد. در جریان تحولاتی که برای اجسام پدید می‌آید و طی آنها فعلیت از بین می‌رود باید جوهر مشترکی بین آنها باشد که خودش فعلیتی نداشته باشد، زیرا محل اختلاف است، و بحث از آن خارج از موضوع رساله است. «فرض اینستکه فعلیت قبلی نابود شده و اگر چنین جوهری نباشد لازم‌اش اینستکه موجود قبلی بکلی نابود شده و موجود جدیدی از نیستی محض بوجود آمده باشد که هیچ رابطه‌ای با موجود قبلی ندارد»^۸.

قوه و فعل مثبت هیولی

از جمله براهینی که برای اثبات هیولی اقامه شده برهان قوه و فعل می‌باشد. صدرالمتألهین می‌گوید: «جسم، من حیث هو جسم، دارای وجود اتصالی و صورت عینی است، این معنی بالفعل برای آن ثابت است، و از طرف دیگر استعداد قبول امور را دارد که برای آن بالفعل موجود نیست، مانند فصل و وصل و مواد و حرکت این جهت بالقوه جسم است؛ پس در جسم از حیثیت مجرد جسمیت جهت قوه و فعل است»^۹ و محال است شیء از همان حیث که بالفعل است از همان حیث بالقوه نیز باشد؛ زیرا مرجع و بازگشت قوه به امر عدمی است که آن فقدان است و مرجع فعلیت به وجدان و حصول است؛ و شیء واحد محال است منشأ ایندو صفت و حالت باشد از جهت واحد. لذا از اینجا دانسته می‌شود که جسم از دو حیثیت تشکیل یافته است بطوریکه نمی‌توان آن دو حیثیت را به هم ارجاع داد و یک مابازای خارجی برابر آنها در نظر گرفت.

بنابراین آن حیثیت از جسم که حیثیتش قبول صورتهای و عرضهایی است که امکان تحققش در جسم هست غیر از

حیثیتی است که جسم بان بالفعل است که همان صورت اتصالی باشد و حیثیت اول را هیولی می‌نامند. لذا جسم جوهری است مرکب از صورت جسمی و ماده‌ای که قوه قبول و پذیرش صور و اعراض می‌باشد.

صدرالمتألهین می‌گوید: «چنانکه جسم پیش از قسمت متصل است در همان حالت، قوه قبول اتصال نیز در آن هست، زیرا اگر عین اتصال باشد یا آنکه اتصال لازم آن باشد قوه انفصال برای آن نخواهد بود؛ پس باید جسم مرکب باشد از چیزی که قوه در جسم به اعتبار آن چیز باشد و از چیزی دیگر که فعلیت باعتبار آن باشد و ایندو هیولی و صورت می‌باشند»^{۱۰}.

طرح چند سؤال و پاسخ

اینکه گفته شد محال است شیء از همان جهتی که بالفعل است بالقوه نیز باشد چون لازم‌اش اجتماع وجدان و فقدان می‌باشد، این امر نقض می‌شود توسط وجود عقول که مؤثر در ماتحت و منفعل از مافوق خود می‌باشند؛ پس در اینها جهت فعل و انفعال هر دو هست، پس باید مرکب از دو امر باشند که به یکی فاعل و به دیگری قابل می‌شوند.

صدرالمتألهین در پاسخ به این سؤال می‌گوید: «انفعال عقول از مافوق، نفس وجود آنهاست و به قوه استعدادیه سابق بر وجود آنها نیست تا آنکه با فعل مقابل باشد. لفظ قبول و انفعال مشترک است میان دو معنی، که یکی مقابل فعل و منشأ ترکیب خارجی است، و دیگری به نفس وجود است که از جانب علل بر آنها افاضه می‌گردد»^{۱۱}.

* مشائین معتقدند هیولی

جوهری است بسیط که تقوّمش

به جوهر دیگری است که حال در

آن است و از ترکیب انفرادی این

دو جوهر (ماده و صورت) جسم

حاصل می‌شود. جسم نزد مشائین

- برخلاف اشراقیین - امری است

مرکب از هیولی و صورت.

۸. همان، ص ۱۹۲. ۹. الأسفار الأربعة، ج ۵، ص ۱۰۹.

۱۰. همان، ص ۱۱۰. ۱۱. همان، ص ۱۱۶.

فرق بین هیولای اولی و عدم

امتیاز بین هیولای اولی و عدم در اینست که عدم از هر تحصیل و فعلیتی حتی تحصیل ابهام و فعلیت قوه بیبهره است، برخلاف هیولای اولی که تنها از این نوع فعلیت برخوردار است، و هر نوع فعلیتی به آن نسبت داده شود از ناحیه صورتی است که با آن قرین می‌باشد: «حقیقت هیولی اخس حقایق است و وجود آن در حاشیه سلسله تشکیکی وجود و در پایینترین مراتب افاضه وجود واقع شده است».^{۱۵}

قوه از آن جهت که قوه است شیء نیست؛ تنها توان و قوه شیء بودن است و قوه شیء بودن فانی در صورت دیگر اشیاء است، نظیر جنس که فانی در فصل است.

هیولای اولی با آنکه عدمی است، عدم نیست. امر عدمی معدوم نیست بلکه حد ضعیفی از وجود را داراست. در ترسیم معنای هیولی می‌توان گفت همانگونه که واجب تعالی بسبب الحقیقه است و همه اشیاء را، از جهت فعلیت آنها، داراست و خود هیچیک از اشیاء بلحاظ تعین آنها نیست، هیولی نیز از جهت قوه همه اشیاء را داراست و هیچیک از آنها را بلحاظ فعلیت واجد نیست:

إنما الفرق بینها و بین العدم، أن العدم بما هو عدم لا تحصل له أصلاً حتى تحصل الإبهام ولا فعلية حتى فعلية القوة لشيء بخلاف الهيولى.^{۱۶}

وجود هیولی وجودی جسمانی

آیا اینکه، هیولی حقیقتش همان قوه و استعداد حصول حوادث است، وجود غیرجسمانی می‌تواند داشته باشد یا خیر؟ صدرالمتألهین می‌گوید: «وجود هیولی وجود جسمانی است، لذا وجود غیرجسمانی نمی‌تواند داشته باشد و الا ماهیت آن بدون جسمیت متقوم خواهد بود. پس هر چه از ماهیت آن در ذهن درآید وجهی از آن و مباین ماهیت آن خواهد بود و بر آن صادق نمی‌آید مگر بتقدیر و فرض. پس معنی این عبارت که «هیولی امری است بالقوه» اینست که هر چه در حال وجود هیولی است بر آن صادق است که چون موجود شود بالقوه است و اما

سؤال دوم اینست که، امتناع اجتماع جهت قوه و فعل نقض می‌شود با وجود هیولی زیرا که هیولی فی نفسها جوهر موجود بالفعل است، پس باید مرکب باشد از صورت که فعلیتش به آن است و از ماده که قوه‌اش به آن باشد در اینصورت نقل کلام پیش می‌آید، حال آنکه مفروض بساطت آن است.

صدرالمتألهین در پاسخ به این سؤال، مطلبی را از الهیات شفا ذکر می‌نمایند: «فعلیت هیولی فعلیت قوه است و جوهریت آن جوهریت قبول اشیاء، و فعلیتش فعلیت وجودی از وجودات متحصله نیست، و باین دو جهت مستوجب آنکه در آن، دو جزء موجود باشد نمی‌شود که به یکی بالفعل باشد و بدیگری بالقوه مگر در اعتبار ذهن».^{۱۲}

اشکال بر قوه محض بودن هیولای اولی

اینکه گفته می‌شود هیولای اولی نسبتی مساوی با جمیع صور دارد و اختصاص به صورتی خاص ندارد، صحیح نیست زیرا هیولای هر یک از صور فلکی مختص به همان صورت است و لذا هیولای صور عنصری قابل برای پذیرش صور فلکی نمی‌باشند. اما اگر تعریف مزبور ناظر به صور عناصر زمینی باشد در اینصورت تعریف، تنها بر هیولای مشترک بین عناصر اربعه صادق خواهد بود و قابلیت هیولی برای برخی از صور خواهد بود نه برای جمیع صور.

پاسخ اشکال

هیولای اولی قوه محض است و قابلیت آن اختصاص بصورت خاصی ندارد، زیرا «هیچ فعلیتی ندارد که برایش تخصیص بحسب ذاتش به بعضی غیر بعضی دیگر لازم آورد، بلکه حقیقت آنکه عنصر از آن جهت که عنصر است در حد ذاتش فاقد صورت شیء و حقیقت آن است و باین اعتبار دارای ابهام محض و لا تحصل است».^{۱۳}

عنصر و ماده بودن با حضور هیولای اولی که در ذات خود منبع نقض است، تأمین می‌شود و هر نوع اختصاصی که برای آن پدید می‌آید از ناحیه صورتی است که به آن ملحق می‌شود. «صور فلکی بنابر طبیعیات قدیم صوری هستند که راه ورود صور دیگر را بر آن مسدود می‌گردانند و صور عنصری زمینه ورود صور نباتی و حیوانی را فراهم می‌آورند».^{۱۴}

۱۲. همان، ص ۱۱۶.

۱۳. الأسفار الأربعة، ج ۲، ص ۲۳۰.

۱۴. ریحیق مختوم، ج ۲، ب ۴، ص ۱۲۴.

۱۵. الشواهد الربوبية، ص ۲۰۵.

۱۶. الأسفار الأربعة، ج ۲، ص ۳۳.

هر چیزی که عقل بالاستقلال به آن توجه نماید می‌توان گفت امری است معقول القوام بالفعل، لذا بالقوه نیست. لذا اموری که در تحصيل ناقصند مثل عدد، زمان و حرکت... حالشان مثل حال هیولی می‌باشد.^{۱۷}

هیولای فاقد استعداد

صدرالمتألهین می‌گوید: «هیولی را در ذات خود استعدادی نیست و فقط بواسطة الحاق صورت بدان استعداد می‌یابد».^{۱۸}

این مطلب با توجه به تفاوت و امتیاز قوه از استعداد روشن می‌گردد زیرا استعداد، قوه قریب و نزدیکی است که جز بسبب صورتی مخصوص تحقق نمی‌یابد؛ بنابراین امکان استعدادی از نظر قرب و بُعد نسبت به امر حادث متفاوت می‌باشد. آنکه قریب به امر حادث است استعداد و آنکه بعید از امر حادث باشد قوه نامیده می‌شود. مثلاً امکان غذا برای قبول صورت انسانیت را قوه، و امکان چنین برای قبول صورت انسانیت را استعداد می‌نامند.

پس بهمین جهت گفته می‌شود «هیولی چون در ذات خود مبهم و در وجود نهایت پوشیدگی است، لذا بواسطة خالی بودنش از تمامی صور، قوه تمامی اشیاء در او موجود است»^{۱۹} اما استعداد اشیاء در ذات هیولی نیست مگر بواسطة الحاق صورت بدان که برای هیولی حاصل می‌گردد. پس زمانی که گفته می‌شود هیولی فاقد استعداد است می‌بایست بین امکان استعدادی و قوه خلط نشود و همینطور می‌توان گفت امکان استعدادی یک امر عرضی است و با پیدایش صورت جوهری زایل می‌گردد ولی قوه امری جوهری است که با پیدایش صورت جوهری کامل می‌گردد و به فعلیت می‌رسد.

نیاز هیولی در مرحله فعلیت

«احتیاج هیولی در مرحله فعلیت به صورت است زیرا هیولی در حد ذات امری است بالقوه»^{۲۰} لذا برای تحقق محتاج به صورت است، بنابراین هیولی در وجود و فعلیت به صورت محتاج است.

دلیل: هیولی همان قوه اشیاء است و هیچ فعلیتی جز بیفعلیتی ندارد، و از طرف دیگر وجود، ملازم با فعلیت است؛ بنابراین هیولی در وجود و فعلیتش نیازمند به شیء بالفعلی است تا در سایه آن و با اتحاد با آن تحصيل و فعلیت یابد. باید گفت یک جوهر بالقوه پیوسته قائم به یک فعلیت است. بهمین جهت گفته‌اند ماده نخستین یا

*** امتیاز بین هیولای اولی و عدم در اینستکه عدم از هر تحصيل و فعلیتی حتی تحصيل ابهام و فعلیت قوه بیبهره است، برخلاف هیولای اولی که تنها از این نوع فعلیت برخوردار است، و هر نوع فعلیتی به آن نسبت داده شود از ناحیه صورتی است که با آن قرین می‌باشد.**

هیولای اولی بدون صورت تحقق نمی‌پذیرد.

ترکیب ایندو، اتحادی است نه انضمامی «و هیولی در قبول صورت و اظهار استعداد و سایر احکام مترتب بر نفس هیولی، محتاج به فعلیت است؛ بنابراین مسلک حکمای مشائین در هیولی دو جهت متمایز تحقق ندارد که به جهتی بالقوه و به جهت دیگر بالفعل باشد و درست شباهت دارد به بسایط که جنس و فصل در آنها امر عقلی است».^{۲۱}

ماده که اصطلاحاً هیولی هم گفته می‌شود بر دو قسم است: ماده اولی (هیولای اولی) و ماده ثانیه (هیولای ثانیه)، مراد از ماده اولی، ماده‌ای است که دیگر ماده ندارد، و در ناحیه علل مادی همه علت‌های مادی به او منتهی می‌شوند. صدرالمتألهین درباره فعلیت هیولی می‌گوید: «فعلیت هیولی قوه است و جوهریتش جوهریت قبول برای اشیاء است، نه فعلیت وجودی از وجودات متحصلة و نه جوهریت حقیقتی از حقایق متأصله».^{۲۲} هیولای عناصر بحدی از نقص قرار دارد که از آن ناقصتر جز عدم، تصور نتوان کرد، زیرا سنخ وجود هیولی قوه وجود و آمادگی برای پذیرش صورتهاست و نخستین چیزی را که هیولی می‌پذیرد، امتداد سه‌گانه طول و عرض و عمق است، چون هیولی قوام و ثباتی نمی‌تواند پیدا کند مگر به جسمیت و جسمیت قوام و ثباتی نمی‌تواند داشته باشد، مگر بوسیله صورت.

* * *

۱۷. الأسفار الأربعة، ج ۵، ص ۱۴۳.

۱۸. رسالة الحدود، ص ۲۴. ۱۹. همان، ص ۲۴.

۲۰. الشواهد الربوبية، ص ۵۳.

۲۱. رسائل فلسفی صدرالمتألهین، ص ۱۶۰.

۲۲. الأسفار الأربعة، ج ۵، ص ۱۱۹.